

رویکردهای جامعه‌شناختی در تبیین وقوع جنگ

سیروس احمدی*

چکیده

جنگ به عنوان شوم‌ترین و شگفت‌انگیزترین پدیده‌ی اجتماعی، اثرات و پیامدهای هولناکی دارد که باعث شده است تبیین ماهیت جنگ و علل وقوع آن، به طور گسترده مورد توجه اندیشمندان حوزه‌های مختلف قرار گیرد. برای اساس، هدف پژوهش حاضر این است که علل وقوع جنگ را از منظر جامعه‌شناسی تاریخی و سیاسی، مورد بررسی قرار دهد و به این پرسش اساسی پاسخ دهد که علل وقوع جنگ از منظر جامعه‌شناختی، چه هستند؟ براساس یافته‌های تحقیق، سه نظریه‌ی روابط بین‌الدول، سرمایه‌داری - دموکراسی و تصمیم‌گیری، در این زمینه، قابل شناسایی‌اند که به طور روشن به تحلیل علت‌های وقوع جنگ پرداخته‌اند. این نظریه‌ها ضمن این‌که به لحاظ سطح تحلیل، دارای تفاوت هستند، در تشخیص علت‌های جنگ نیز تفاوت‌های بسیاری دارند. به علاوه، با توجه به تحولات گسترده‌ای که از دهه‌های پایانی قرن بیستم به این سو در دنیا پدید آمده است، نظریه‌های یادشده پیش‌بینی‌های متفاوتی نیز از آینده جنگ دارند که از صلح دائم تا جنگ‌های تمام‌عیار گسترده را در برمی‌گیرد. همین امر باعث می‌شود، ضرورت ارائه مدل‌های تلفیقی و ترکیبی از علل جنگ بیش از پیش احساس شود.

واژه‌های کلیدی: جنگ، روابط بین‌الدول، سرمایه‌داری، دموکراسی، تصمیم‌گیری.

* دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه یاسوج. (Sahmadi@yu.ac.ir)

مقدمه

جنگ به عنوان آزمون نیرو با استفاده از اسلحه بین ملت‌ها و گروه‌های رقیب در داخل کشور (بیرو، ۱۳۷۰: ۴۵۰) یا مبارزه مسلحانه و خونین بین گروه‌های سازمان‌یافته (بوتول، ۱۳۹۳: ۵) بدون تردید، شگفت‌انگیزترین پدیده‌ی اجتماعی است. به‌زعم گاستون بوتول، تاریخ صرفاً با شرح کشمکش‌های مسلحانه، آغاز شده و بعید است که این پدیده، زمانی کاملاً از بین برود (بوتول، ۱۳۹۳: ۳۳).

جنگ همواره بلای جان بشریت بوده اما به نظر می‌رسد این پدیده در دوران معاصر سایه سنگین‌تری بر زندگی بشر افکنده است. تعداد جنگ‌ها از ۱۸ مورد در قرن هجدهم به ۲۰۵ مورد در قرن نوزدهم و ۲۳۷ مورد در قرن بیستم رسیده است. حسب برآوردها، در قرون ۱۰ و ۱۱ در حدود ۶۰۰۰۰ نفر در جنگ‌ها کشته شدند. این رقم در قرون ۱۲ و ۱۳ به ۵۳۹۰۰۰ نفر و در قرون ۱۴ و ۱۵ به ۷۷۸۱۰۰ نفر رسید. تعداد تلفات و کشته‌های جنگ در قرن هیجدهم به ۴/۴ میلیون نفر، در قرن نوزدهم به ۱۹ میلیون نفر و در قرن بیستم به بیش از ۱۱۱ میلیون نفر افزایش یافت (Sivard, 1983: 25. Malesevic, 2010: 118).

شکاف عمیق بین توانایی بشر برای استیلا بر محیط طبیعی خویش و ناتوانی وی برای استیلا بر محیط اجتماعی‌اش، در هیچ زمینه‌ای عیان‌تر از این مورد نیست که هر چند گاه یک بار، میلیون‌ها انسان با قصد و نقشه به کشتار یکدیگر دست می‌زنند (روسک و وارن، ۱۳۶۹: ۲۱۳). جنگ، انسان‌ها را می‌کشد، منابع را تخریب می‌کند، توسعه اقتصادی را به تأخیر می‌اندازد، محیط زیست را منهدم می‌سازد، بیماری‌ها را گسترش می‌دهد، دولت‌ها را بسط می‌دهد، جوامع را به نظامی‌گری می‌کشاند، فرهنگ‌ها را تغییر شکل می‌دهد، خانواده‌ها را دچار از هم گسیختگی می‌کند و به مردم آسیب‌های روحی روانی وارد می‌کند (Levy and Thompson, 2010:2). این پیامدها باعث شده است، تحلیل و بررسی ماهیت جنگ و علل وقوع آن همواره مورد توجه اندیشمندان باشد و این سؤال اساسی مطرح شود که چرا جنگ اتفاق می‌افتد؟

نخستین بار توسیدید (Thucydides) تلاش کرد با تحلیل جنگ آتن و اسپارت (۴۰۴-۴۳۱ ق م) به این پرسش پاسخ دهد. از آن پس اندیشمندان در حوزه‌های فلسفه، تاریخ، علوم سیاسی، الهیات، انسان‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد، ادبیات، حقوق و غیره

تلاش کرده‌اند علل وقوع جنگ را تبیین کنند. در حوزه‌ی جامعه‌شناسی نیز تلاش‌های عمده‌ای برای تبیین علل وقوع جنگ صورت گرفته است اما به ندرت به گونه‌ای سامان‌مند، دسته‌بندی و تحلیل شده‌اند. براین اساس، هدف اصلی پژوهش حاضر این است که علل وقوع جنگ را از منظر جامعه‌شناسی، بررسی و به این پرسش پاسخ دهد که جامعه‌شناسان تاریخی و سیاسی، علل وقوع جنگ را چگونه تبیین کرده‌اند؟ جمع‌آوری دیدگاه‌ها و نظریات جامعه‌شناختی علل وقوع جنگ کمتر مورد توجه بوده است. به عنوان مثال اگرچه، در رشته‌ی جامعه‌شناسی درسی با عنوان جامعه‌شناسی جنگ در سرفصل‌های آموزشی این رشته قرار دارد و کتابهای متعددی تألیف یا ترجمه شده‌اند، هیچ‌کدام تصویری روشن از این مبحث ارائه نکرده‌اند. بر همین اساس، وجه تمایز پژوهش حاضر از پژوهش‌های پیشین این است که تصویری جامع و روشن از علل وقوع جنگ از منظر جامعه‌شناختی ارائه کند.

نظام روابط بین‌الدول

نظریه‌پردازان این حوزه، معمولاً با فرض‌هایی از پارادایم واقع‌گرایی ساختاری کارشان را آغاز می‌کنند. بر اساس نظریه‌ی واقع‌گرایی ساختاری، مهمترین کنشگران در عرصه سیاست جهانی، دولت‌های مدرن هستند. رفتار این دولت‌ها منطقی است، منافعشان را بر حسب قدرتشان نسبت به دیگران محاسبه می‌کنند و بالاخره اینک، نظام بین‌المللی دارای هرج و مرج است و فاقد یک اقتدار مؤثر است که براساس توافقات یا هنجارها، منافع دولت‌ها را تضمین کند (James, 1995: 203. Waltz, 1979: 15). نظریه‌پردازان نظام بین‌الدول (Interstate relations system) بر این عقیده‌اند که بر خلاف سیاست‌های درونی دولت‌ها، نظام روابط بین‌الدول، نابسامان و آشفته است. به عبارت دیگر روابط بین دولت‌ها، مصداق نظریه وضعیت طبیعی توماس هابز است. در این نظام، دولت‌ها برای حفظ خود و زنده ماندن، مجبورند خود را تقویت کنند و هرچه بیشتر قدرتمند شوند. از آنجا که نظام بین‌الدول، نظامی نابسامان است، خطر جنگ به صورت بالفعل یا بالقوه دولت‌ها را تهدید می‌کند. در نتیجه، همه‌ی آنها به دنبال امنیت هستند. در چارچوب این نظریه، امنیت، تنها با کسب قدرت، به دست می‌آید و همین کسب قدرت یا توزیع آن، زمینه‌ساز وقوع جنگ‌هاست (Kiser, 2000:3243).

اگرچه، نظریه‌پردازان این حوزه بر این نکته توافق دارند که توزیع قدرت، عامل وقوع جنگ است، در خصوص این موضوع که کدام نوع از توزیع قدرت، خطر جنگ را افزایش می‌دهد توافق چندانی ندارند. مورگنتا (Morgentau, 1967: 183) در قالب نظریه‌ی توازن قدرت (Balance-of-Power) بر این عقیده است که توزیع برابر قدرت در نظام بین‌الدول، باعث ایجاد صلح و توزیع نابرابر آن، منجر به جنگ می‌شود. از نظر او برابری قدرت، دولت‌ها را از کاربرد خشونت، باز می‌دارد و در هنگام نابرابری قدرت است که دولت‌های قوی علیه دولت‌های ضعیف، دست به استفاده از نیروی نظامی می‌زنند. به‌زعم مورگنتا وقتی در نظام بین‌الدول، دولتی شروع به کسب برتری قدرت نمود، ائتلاف دولت‌های ضعیف، تضمین‌کننده‌ی امنیت آنهاست. ائتلاف‌هایی که علیه لویی چهاردهم، ناپلئون و هیتلر شکل گرفت دقیقاً در همین راستا بوده است. والتز (Waltz, 1964: 886) نیز استدلال می‌کند ظهور نظام دو قطبی پس از جنگ جهانی دوم به دلیل توزیع نسبتاً برابر قدرت، در مقایسه با نظام چند قطبی قبل از آن صلح‌آمیزتر بوده است. در مقابل نظریه‌ی توازن قدرت، گیلپین (Gilpin, 1981: 186) با طرح نظریه ثبات سلطه (Hegemonic stability) بر این عقیده است که توزیع نابرابر قدرت در نظام بین‌الدول، منجر به صلح می‌شود و توزیع برابر آن، خطر وقوع جنگ را افزایش می‌دهد.

بر اساس نظریه‌ی گیلپین، وقتی کشوری در نظام جهانی، مسلط باشد آن کشور هم‌انگیزه و هم‌وسایل حفظ نظم در سیستم را داراست. در نتیجه برای او اقدام به جنگ ضرورتی ندارد؛ چرا که اهدافش با کم‌هزینه‌ترین روش‌ها محقق می‌گردد و برای دیگر کشورها نیز منطقی نیست که قدرت مسلط را به چالش بکشند. به‌زعم گیلپین، دوره‌های سلطه بریتانیا و آمریکا بر نظام جهانی به طور نسبی توأم با صلح بوده است و جنگ‌های جهانی اول و دوم، دقیقاً در دوره‌هایی اتفاق افتادند که قدرت، عمدتاً به‌صورت برابر توزیع شده بود. ارگانسکی (Organski, 1968: 364) با طرح نظریه‌ی انتقال قدرت (Power transition) عنوان می‌کند نابرابری مشهود قدرت، مبادرت به جنگ را برای کشور ضعیف‌تر غیرعقلانه می‌سازد و کشور قوی‌تر هم‌لازم نیست نگرانی به دل راه دهد. از نظر او وقوع نرخ‌های سریع و بالای رشد اقتصادی که باعث تغییر در قدرت نسبی می‌گردد، عامل اساسی بروز جنگ است. نرخ رشد سریع، باعث بروز وضعیتی

می‌شود که طی آن دولت در حال رشد، تلاش می‌کند هرچه سریع‌تر عقب ماندگی‌اش را نسبت به دولت مسلط، جبران کند. به علاوه، این رشد اقتصادی به کشور عقب مانده‌تر، اعتماد به نفس داده و او را برای طلب پیروزی بر قدرت مسلط، وسوسه می‌کند؛ اما قدرت مسلط نیز با نگران‌کننده دیدن توانایی‌های در حال گسترش رقیب خود، برای شکست دادن وی در زمانی که هنوز توانایی‌اش را دارد، تمایل می‌یابد دست به جنگ بزند. گلدستین (Goldstein, 1988: 234) در پژوهش خود نشان می‌دهد توسعه‌ی اقتصادی باعث افزایش خشونت در جنگ‌های بین قدرت‌های بزرگ می‌شود اما بر فراوانی جنگ‌ها اثر معناداری ندارد.

نظریه‌ی سرمایه‌داری - دمکراسی

یکی از داغ‌ترین و گسترده‌ترین مباحث در خصوص علل جنگ، به اثرات سرمایه‌داری (Capitalism) اختصاص دارد. آدام اسمیت (Smith) و استوارت میل (Mill) تجارت آزاد را ضامن صلح می‌دانستند. به‌زعم آنان تجارت آزاد، تقسیم کاری به وجود می‌آورد که بر پایه‌ی تخصص بین‌المللی در اقتصاد بین‌الملل، استوار است و ملت‌ها را چنان به یکدیگر وابسته می‌سازد که توسل به جنگ را عملاً غیر ممکن می‌کند (دوئرتی و فالتز گراف، ۱۳۸۴: ۳۴۹).

آگوست کنت (Comte) استدلال می‌کرد با از بین رفتن نفوذ مؤثر اجتماعی اریستوکرات‌ها بر اقشار بورژوا، جامعه از یک مرحله‌ی نظامی به یک مرحله‌ی صنعتی پا می‌گذارد. تلاش نخبگان اریستوکراسی به منظور کسب احترام و افتخار، دلیل اصلی جنگ‌هایی بوده که تاکنون انجام گرفته در حالی که نخبگان بورژوازی، به جنگ به عنوان پدیده‌ای منسوخ که مغایر منافع آنهاست، می‌نگرند (می‌یر، ۱۳۷۱: ۹۶). به‌زعم شومپتر (Schumpeter) فعالیت‌های رقابت‌آمیز اقتصادی در نظام سرمایه‌داری، بخش عظیمی از انرژی انسان‌ها را جذب فعالیت‌های صرفاً اقتصادی نموده و انرژی اندکی برای پرداختن به جنگ و تمایل باز هم کمتری نسبت به استقبال از جنگ به عنوان جایگزینی برای فعالیت‌های ناخوشایند یا راهی برای رهایی از یکنواختی، باقی می‌گذارد. جامعه‌ی سرمایه‌داری با ایجاد شالوده‌ای اجتماعی، مخالفت عمومی وسیعی را علیه جنگ، تسلیحات و ارتش‌های حرفه‌ای برخوردار از پایگاه اجتماعی به‌وجود

می‌آورد.

پیش از دوران سرمایه‌داری، اصول صلح‌طلبی در غرب تنها از سوی اقلیت‌های مذهبی معدودی مورد پذیرش جدی قرار گرفته بود. جنبش نوین صلح‌طلبی به عنوان یک جنبش سیاسی مهم، تنها در جوامع سرمایه‌داری پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد؛ چرا که در این جوامع است که احزاب سازمان یافته موجب پیدایش رهبران صلح‌طلب، شعارهای صلح‌جویانه و برنامه‌های صلح‌خواهانه می‌گردند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۳۶۶). اندیشمندان این حوزه در خصوص مکانیسم تأثیر سرمایه‌داری بر جنگ، استدلال می‌کنند که نظام سرمایه‌داری از یک طرف بهره‌وری و تجارت را گسترش داده است و از سوی دیگر با تولید ابزار تخریبی مدرن، هزینه‌های جنگ را بالا برده است. در نتیجه، دیگر برای دولتها منطقی نیست اقدام به جنگ کنند (Kiser, 2001: 16363). به‌زعم آنان، صلح نسبی طولانی مدت در قرن نوزدهم، ناشی از پیروزی سرمایه‌داری بود و جنگ‌های جهانی هنگامی اتفاق افتادند که موانع تجارت آزاد برداشته شد. مارکسیست‌ها استدلال می‌کنند که نظام سرمایه‌داری نه تنها باعث گسترش صلح نمی‌شود بلکه زمینه‌ساز جنگ نیز می‌گردد.

از نظر مارکس شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری با ایجاد دو طبقه‌ی متخاصم بورژوا و پرولتاریا، عامل اصلی وقوع جنگ است. به‌زعم او بورژوازی دستگاه حکومتی را به سود خود و در جهت منافع خود کنترل می‌کند و در روابط بین‌المللی به جنگ دست می‌زند؛ زیرا نیروی محرک نظام سرمایه‌داری، نیاز فزاینده‌ی دائمی به مواد خام، بازار و نیروی کار ارزان است (صبوری، ۱۳۸۱: ۱۸۲). لنین (Lenin) معتقد بود نظام سرمایه‌داری در مرحله‌ای از تکامل خود به امپریالیسم می‌رسد که در آن سلطه انحصارات و سرمایه مالی تثبیت شده، صدور سرمایه اهمیت چشمگیری یافته، تقسیم جهان میان تراست‌های بین‌المللی آغاز شده و تقسیم کلیه مناطق جهان بین قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری به کمال رسیده است (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۳۵۷). نظام سرمایه‌داری در این مرحله از یک سو نیاز مبرم به کنترل بازارهای جدید برای محصولات خود دارد و از سوی دیگر نیازمند کسب مواد خام بیشتر و یافتن مفرهای سودمندتر برای سرمایه‌هاست. از نظر لنین فشار برای کنترل بازارها و کسب مواد خام در ابتدا منجر به جنگ بین دولتهای سرمایه‌داری و دولتهای ضعیف پیرامونی می‌شود و

در مرحله‌ی بعد که دیگر سرزمینی نیست تا دولتهای سرمایه‌داری بین خود تقسیم کنند، باعث وقوع جنگ بین خود کشورهای سرمایه‌داری می‌شود (مومسن، ۱۳۶۳: ۵۷). از نظر لنین و استالین، جنگ‌های نوین، کارکرد امپریالیسم سرمایه‌داری است. جنگ احتمالی در نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی حاصل تجاوزگری سرمایه‌داری بوده، به نابودی جهانی آن خواهد انجامید و در جهانی کاملاً سوسیالیستی، با از میان رفتن خطر محاصره‌ی سرمایه‌داری، جنگ هم از میان خواهد رفت (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۳۶۰)؛ اما دینر اشتاین (Dinerstein, 1959: 71) نشان داد که نظریه‌ی امپریالیسم لنین در دوره بعد از جنگ جهانی دوم به امپریالیسم سوسیالیستی تغییر یافت و جنگ‌های متعددی را برانگیخت.

بسیاری از اندیشمندان بر این عقیده‌اند که شکل دولت، عامل تعیین‌کننده‌ی وقوع جنگ یا صلح است. نخستین بار روسو بر روحیه‌ی مسالمت‌جویانه دموکراسی‌ها تأکید کرد (بوتول، ۱۳۶۸: ۱۰۷). کانت بر این نکته تأکید ورزید که دولتهای دموکراتیک کمتر از دولتهای خودکامه و مستبد، آغازگر جنگ خواهند بود (Kiser, 2000: 3244). اسپنسر (Spencer)، ویلن (Veblen) و شومپتر نیز صراحتاً بر این موضوع تأکید داشتند که کشورهای با نظام سیاسی دموکراتیک، صلح‌دوست‌تر از سایرین هستند (می‌یر، ۱۳۷۱: ۹۷). تأثیر شکل دولت یا نظام سیاسی بر جنگ یا صلح، از این تحلیل ساده ناشی می‌شود که چه کسی هزینه‌های جنگ را می‌پردازد و چه کسی از جنگ نفع می‌برد؟

بر اساس یک اصل عمومی و پذیرفته شده، معمولاً شهروندان هزینه‌های جنگ را می‌پردازند و دستاوردهای آن را معمولاً حاکمان کسب می‌کنند. بر این اساس، هنگامی که تصمیم‌گیری برای جنگ فقط به عهده‌ی حاکمان باشد، خطر وقوع جنگ افزایش می‌یابد و وقتی شهروندان کنترل بیشتری بر تصمیم‌گیری‌ها داشته باشند، ضریب وقوع جنگ کاهش خواهد یافت. والتز (Waltz, 1959: 101) استدلال می‌کند دولتهای دموکراتیک به این علت مسالمت‌جوتر هستند که در آنها آسان‌تر از نظام‌های غیر دموکراتیک می‌توان احساسات صلح‌جویانه را به نیروی مؤثر سیاسی مبدل کرد. ورت (Weart, 1988: 293) استدلال می‌کند دولتهای دموکراتیک علیه یکدیگر وارد جنگ نمی‌شوند و مقابل هم صف‌آرایی نمی‌کنند. علت این امر آن است که کشورهای

دمکراتیک، همدیگر را به عنوان بخشی از درون‌گروه مشترک در نظر می‌گیرند که ارزش‌های مشابهی دارند. به علاوه، سیاستمداران در کشورهای دمکراتیک، همواره از اثرات منفی جنگ یا شکست در جنگ، بر انتخاب مجددشان هراس دارند.

به زعم لوی (Levy, 1989: 270) نتایج پژوهش‌های تجربی، بیانگر آن هستند که دولت‌های دمکراتیک کمتر از دولت‌های خودکامه آغازگر جنگ بوده‌اند؛ اما این رابطه قوی نیست. یک علت اساسی این امر، می‌تواند این موضوع باشد که شهروندان همیشه نیز با جنگ مخالف نیستند. شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد شهروندان در حکومت‌های دمکراتیک به عللی چون ناسیونالیسم، مذهب، قومیت و غیره از جنگ حمایت کرده‌اند در حالی که در راستای منافع اقتصادی‌شان نیز نبوده است (Kiser, 2000: 3244). صلح‌دوست بودن نظام‌های دمکراسی در مقایسه با سایر نظام‌ها، مدت‌ها قبل توسط دو توکویل (Tuquill) مورد انتقاد قرار گرفت (می‌یر، ۱۳۷۱: ۹۷). بوتول (۱۳۶۸: ۱۰۷) صراحتاً تأکید می‌ورزد که حکومت‌ها به هر شکل - دمکراتیک یا غیر دمکراتیک - یک وجه مشترک دارند و آن این است که جملگی با جنگیدن موافق‌اند و همه به لحاظ قتل عام مردم، یکسان‌اند. از نظر سالینگن (Solingen, 1998: 16) دمکراسی همواره منجر به صلح نمی‌شود. از نظر او رهبران دولت‌های غیر دمکراتیک به دلیل نگرانی از رقبای داخلی، عدم کارایی نیروهای نظامی برای جنگ و نیاز به کمک‌های بین‌المللی برای سرکوب رقبای سیاسی داخلی، لزوماً نمی‌توانند جنگ طلب باشند.

نظریه‌ی تصمیم‌گیری

این نظریه که ریشه‌های آن به توسیدید مورخ یونانی برمی‌گردد، به دولت‌ها به عنوان موجوداتی انتزاعی و متافیزیکی یا به حکومت‌ها یا حتی به نهادهای عامی چون قوه‌ی مجریه، توجه ندارد بلکه به دنبال روشن ساختن رفتار افراد تصمیم‌گیرنده مشخصی است که عملاً به خط مشی حکومت‌ها، شکل می‌دهند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۷۲۱). نظریه‌ی تصمیم‌گیری (Decision Making Theory) را به مقتضای پوشش، فضای محیطی و افراد تصمیم‌گیرنده به سه گروه تصمیم‌گیری عقلانی، روند سازمانی و سیاست دیوانی تقسیم‌بندی می‌کنند. بر اساس مفروضات نظریه‌های تصمیم‌گیری،

کارآمدترین سطح تحلیل، سطح تحلیل خرد (Micro) است که ناظر بر دولت ملی و تصمیم‌گیران آن است. به علاوه، چون ملت - دولت، واحدی انتزاعی است، هرگاه از تصمیمات یک ملت - دولت سخن به میان می‌آید، منظور همان تصمیمات مسئولان دستگاه‌های مختلف است و بالاخره اینکه پیوسته راه‌های بدیلی برای هر تصمیم‌گیری وجود دارد (سیف‌زاده، ۱۳۸۴: ۳۴۶).

برخی اندیشمندان تلاش کرده‌اند جنگ را بر حسب نظریات تصمیم‌گیری و تصمیماتی که توسط افراد یا گروه‌های بسیار کوچک اتخاذ می‌شوند، تبیین کنند. دو مسکیتا (de Mesquita, 1981:94) با طرح نظریه‌ی گزینش عقلانی عنوان کرد که هیچ توزیع قدرت خاصی نمی‌تواند، نه از لحاظ نظری و نه از لحاظ سابقه‌ی تجربی، به تنهایی جنگ یا صلح را پیش‌بینی کند. از نظر او توزیع قدرت به تنهایی و بدون استناد به یک متغیر مهم دیگر یعنی تمایل تصمیم‌گیران، به طور اصولی و منظم با وقوع جنگ ملازمه ندارد. به‌زعم او تصمیم برای شروع جنگ، به وسیله حاکمان مملکت گرفته می‌شود که به دنبال به حداکثر رساندن منفعت منطقی و مورد انتظار هستند.

حاکمان معمولاً هزینه‌ها و منافع جنگ را محاسبه می‌کنند و احتمال پیروزی یا شکست را نیز در نظر می‌گیرند. بر این اساس جنگ هنگامی اتفاق می‌افتد که حاکمان انتظار داشته باشند منفعت خاصی به دست آورند. جنگ با هم‌پیمانان، همانند مداخلات آمریکا در آمریکای لاتین و شوروی در اروپای شرقی پس از جنگ جهانی دوم، حمله یک دولت به یک دولت قوی‌تر و وارد جنگ شدن یک دولت بدون متحد با دولتی که دارای متحدانی است، همه بیانگر آن هستند که جنگ تابع تمایل تصمیم‌گیران است. آلیسون (Allison, 1971: 67) در قالب مدل فرآیند سازمانی، بر این اعتقاد است که دولت یک کشور مجموعه‌ای یکپارچه نیست و رفتار دولت در پاسخ به نیاز تأمین منافع ملی، از مجاری برخی سازمانها می‌گذرد. بنابراین، تصمیم سیاست خارجی، از مجموع رفتارهای سازمانهای مسئول در قبال یک مسأله خاص، به دست می‌آید. به‌عبارت دیگر رفتار حکومت، کمتر به عنوان انتخابی سنجیده و بیشتر به عنوان برون‌دادهای مستقل چند سازمان بزرگ در نظر گرفته می‌شود.

آلیسون (Allison, 1971: 149) در مدل سیاست دیوانی، به وجود رقابت شدید میان واحدهای تصمیم‌گیری، اشاره می‌کند و سیاست‌های خارجی را نتیجه‌ی چانه‌زنی میان

اجزای یک دیوانسالاری می‌داند. به‌زعم او ویژگی‌های خاص دولتها و رویه‌های عملیاتی عادی در درون دولتها، به محدود نمودن انعطاف‌پذیری تصمیم‌گیری تمایل دارند و تصمیم‌گیری را برای پاسخ مناسب به وضعیت‌های جدید با مشکل مواجه می‌سازند. یانیس (Janis, 1972:172) در چارچوب نظریه‌ی تصمیم‌گیری، به نقش گروه‌های کوچک در درون دولتها مانند مجریان و مشاوران توجه می‌کند و معتقد است همین گروه‌های کوچک هستند که واقعاً در خصوص شروع جنگ تصمیم‌گیری می‌کنند و مکانیزم آن به این صورت است که انسجام این گروه‌های کوچک، منجر به ایجاد نوعی یک‌دلی می‌گردد که از بحث و گفت‌وگو در خصوص گزینه‌های مختلف ممانعت به‌عمل می‌آورد.

نتیجه

اثرات و پیامدهای گسترده جنگ باعث شده این پدیده شگرف از منظرهای گوناگون مورد بررسی قرار گیرد. هدف مقاله‌ی حاضر این بود که علل جنگ را از منظر جامعه‌شناسی تاریخی و سیاسی مورد واکاوی قرار دهد. یافته‌های تحقیق بیانگر این است که سه نظریه‌ی روابط بین‌الدول، سرمایه‌داری - دموکراسی و تصمیم‌گیری، در این حوزه به تبیین علل جنگ پرداخته‌اند. اما چند نکته در این خصوص قابل ذکر است: اول، نظریه‌های سه‌گانه به لحاظ سطح تحلیل، دارای تفاوت‌های بنیادی‌اند. در حالی که نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری بر سطوح خرد (رفتار حاکمان) یا سطوح میانه (سازمان‌ها و گروه‌های کوچک) تأکید می‌کنند، نظریه‌پردازان روابط بین‌الدول و سرمایه‌داری - دموکراسی اساساً بر سطوح کلان مانند رفتار دولتها تأکید می‌ورزند. دوم، علل جنگ در نظریه‌های سه‌گانه، متفاوت است. در نظریه‌ی تصمیم‌گیری، تصمیمات حاکمان؛ در نظریه‌ی سرمایه‌داری، به خطر افتادن حاکمیت سرمایه‌داری؛ در نظریه‌ی مارکسیسم، توسعه‌ی نظام سرمایه‌داری؛ در نظریه‌ی دموکراسی، گسترش نظام‌های غیر دموکراتیک و در نظریه‌ی روابط بین‌الدول، توزیع قدرت، علل عمده وقوع جنگ هستند. سوم، پیش‌بینی آینده‌ی جنگ براساس نظریه‌های سه‌گانه، متفاوت است. در آغاز سده‌ی جدید، برخی تحولات عمده در دنیا به وقوع پیوسته‌اند؛ مثلاً با گسترش جهانی شدن، دولتهای زیادی به سوی پذیرش سرمایه‌داری حرکت کرده‌اند، نظام‌های مبتنی بر

دمکراسی به طور فزاینده‌ای در حال گسترش‌اند، با فروپاشی ابرقدرت شوروی، آمریکا به قدرت مسلط نظام جهانی تبدیل شده است، اتحادیه‌ی اروپا، ژاپن و چین در حال به مخاطره انداختن برتری اقتصادی آمریکا هستند، قدرت سازمانهای بین‌المللی همچون سازمان ملل و شورای امنیت در حال افزایش است، در نتیجه‌ی توسعه ارتباطات، دستیابی به اطلاعات، آسان و همه‌گیر شده است، و بالاخره اینکه محیط زیست تحت فشار بوده و کمبود برخی منابع طبیعی، کاملاً محسوس است. با توجه به هریک از این تحولات، پیش‌بینی نظریه‌های جامعه‌شناختی، از آینده کاملاً متفاوت است. در حالی که برخی نظریه‌ها مانند سرمایه‌داری و دمکراسی، آینده را توأم با صلح بیشتر می‌دانند، برخی نظریه‌ها مانند مارکسیسم، آینده را مستعد جنگ‌های جدید معرفی می‌کنند و براساس برخی نظریه‌ها مانند تصمیم‌گیری، امکان وقوع هیچ‌یک از حالت‌های صلح یا جنگ بیشتر از دیگری نیست و این دقیقاً به رفتار حاکمان بستگی خواهد داشت. بیم و امید نظریه‌های سه‌گانه در خصوص آینده، شاید بیانگر این نکته‌ی کلیدی باشد که تبیین جنگ و پاسخ به آینده‌ی جنگ، نیازمند گسترش دیدگاه‌های تلفیقی و ترکیب رویکردهای نظری با توجه به شرایط موجود است.

فهرست منابع و مآخذ

- بوتول، گاستون (۱۳۹۳). *جامعه‌شناسی جنگ*، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰). *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۸۴). *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، تهران: نشر قومس.
- روسک، جوزف و وارن، رولند (۱۳۶۹). *جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد کریمی، تهران: انتشارات کتابخانه فروردین.
- سیف‌زاده، حسن (۱۳۸۴). *نظریه‌ها و تئوری‌های مختلف در روابط بین‌الملل*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- صبوری، منوچهر (۱۳۸۱). *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: انتشارات سخن.
- مومسن، ولفگانگ (۱۳۶۳). *تئوری‌های امپریالیزم*، ترجمه کورش زعیم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- می‌یر، پیتر (۱۳۷۱). *جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی*، ترجمه علیرضا ازغندی و محمدصادق مهدوی، تهران: نشر قومس.
- Allison, G. (1971) *Essence of decision*. Boston, Little Brown.
- Bueno de Mesquita, B. (1981) *The war trap*. Yale University Press. New Haven, CT.
- Dinerstein, H, S. (1959) *War and the Soviet Union*. New York, Praeger.
- Finnemore, M. (1993) International organizations as teachers of norms. *International Organization*, 47(4): 565-597.
- Gilpin, R. (1981) *War and change in world politics*. Cambridge University Press.
- Goldstein, J. (1988) *Long cycles*. Yale University Press, New Haven, CT.
- James, P. (1995) Structural realism and the causes of war. *Mershon International Studies Review*, 39: 181-208.
- Janis, I. (1972) *Victims of group think*. Boston, Houghton Mifflin.
- Kiser, E. (2000) *Sociology of War*. In Encyclopedia of Sociology, Borgatta, E, F. Montgomery, R(eds), New York, MacMillan Press.
- Kiser, E. (2001) *Sociology of war*. In International Encyclopedia of the Social and Behavioural Sciences, Smelser, N. Baltes, P(eds), New York, Elsevier.
- Malesevic, S. (2010) *The sociology of war and violence*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Levy, J.S., Thompson, W.R. (2010) *Causes of war*. West Sussex, Wiley-Blackwel.
- Levy, J.S. (1989) *The causes of war: A review of theories and evidence*. In Philip E Tetlock, Robert Jarvis, Paul Stern, and Chrles Tilly (Eds), Behavior, society and nuclear war, Oxford, Oxford University Press.
- Morgentau, H. (1967) *Politics among nations*. New York, Alfred .A .Knoph.
- Organski, J. (1968) *World politics*. New York, Alfred .A .Knoph.
- Sivard, R, L. (1983) *World military and social expenditures*. Washington DC. World Priorities.
- Solingen, E. (1998) *Regional orders at century down, global and domestic influences on grand strategy*. N.J, Princeton University Press.
- Waltz, K. (1959) *Man, the State, and War*. New York: Columbia University Press.

- Waltz, K. (1964) The stability of a bipolar world. *Daedalus, Population, Prediction, Conflict, Existentialism*. 93(3): 881-909.
- Waltz, K. (1979) *Man, the state and war*. New York, Columbia University Press.
- Weart, S. (1998) *Never at war, why democracies will not fight one another?* Yale University Press, New Haven, CT.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی